

در جستجوی اسپارتاکوس **مفمه ۲**

این شماره نشریه علیه بیکاری اساساً به بررسی انتقادی آمار

منتشر شده اداره آمار ایران درباره وضعیت نیروی

کار ایران در سال ۱۳۹۲ اختصاص دارد.

زنان زنده بگور کارگر در ایران

اگر بازار کار در ایران یک بازار فریبده برای کسب سود از قبل
استثمار کارگر ارزان باشد، اساس سودآوری آن نمیتواند بر بهره کشی

وحشیانه از زنان طبقه کارگر استوار نباشد. **مفمه ۴**

کارگر ایرانی.

هم گرگ و هم بره! **مفمه ۱۱**

بیمه بیکاری فقط با زور! **مفمه ۳**

زنده باد دیوانگی،

طنز

زنده باد سی ساعت کار در هفته

اندر وصف بورژوازی ما!

مفمه ۸

دعای بیمه بیکاری

مفمه ۱۰ و ۱۳

در جستجوی یک اسپار تاکوس

بجای مقدمه

کتابچه آمار نیروی کار سال ۱۳۹۲ میتواند چهارچوب کیفی خواست تمام عیار طبقه کارگر در ایران بر علیه سرمایه داری و دولتش در ایران قرار بگیرد. به این منظور باید جدولهای اداره آمار را با چگونگی دستمزدهای زیر خط فقر، دستمزدهای معوقه، فضای ترس ناشی از خطر اخراج، ناامنی و ترور روحی و جسمی کارگران در محیطهای کار و تبعیضات علیه زنان کارگر را نیز تکمیل کرد. به همین منظور باید به سراغ دفاتر اداره امور بهزیستی و بدنبال آمار قربانیان اعتیاد و بزهکاری رفت. سراغ بیمارستانها و سرخانه پزشکی قانونی بدنبال قربانیان بیشمار سوانح محیط کار را گرفت. سوال کرد کی وقت آن خواهد رسید که اداره آمار ایران تن فروشی زنان طبقه کارگر را بعنوان یک راه تامین معاش در جدولهای دولت متبوع خود بگنجانند؟

مگر نه اینستکه وزیر کار و فرمانده انتظامی کل کشور به آن اذعان دارند؟ چند نفر باید متکدی و گدا در خیابانها دست خفت برای یک پول سیاه دراز کنند تا آمار روشهای تامین نان واقعی تر و قابل قبول تر باشد؟ اداره آمار جمهوری اسلامی هر هدفی را تعقیب کند، اما برای یک وجدان بیدار در پشت

جدولها و اعداد این کتابچه قطور، انسانها و خانواده هایی از نوع خود، با گوشت و پوست استخوان، با یک نام، با انبوهی از آرزوها و رویاها نهفته است. عبارت "بیکاری" دنیایی از تحقیر و نداری؛ عبارت "کار موقت" انبانی از ترس و اضطراب را زنده میکند. این کتابچه تاریخ سال ۱۳۹۲ را بر جلد خود دارد، اما نقاط اشتراک آن با زندگی بردگان دوران اسپار تاکوس بسیار است. به بی ارزشی جسم و جان کارگر، به تقسیم کار اجتماعی و سهم او مبتنی بر کار ارزان، به نقش خانواده او مبتنی بر زاد و ولد و نگهداری نیروی کار نگاه کنید! آیا بکارگیری کلمه بردگی و کیفی خواست علیه بردگی اغراق آمیز است؟

اهمیت این سند برای دولت ربطی به "بیان حقیقت" در مورد نیروی کار در ایران ندارد. هر کس میتواند بفهمد که چیزی برای پز دادن در آن نیست. این سند کاتالوگ تبلیغی صاحبان جامعه برای سرمایه داران خارجی است. این سند با تیراژ بالا و در چاپ مرغوب و به همراه یک دعوتنامه ماتریال کار سفارتخانه ها و بنگاههای تجاری و مالی ایران را شکل میدهد. جدولها و تیتورها همگی به این هدف تنظیم شده است که به هر سرمایه داری اطلاعات بسیار دقیق در مورد نیروی آماده بکار را در اختیار قرار دهد. مکمل این سند طبعاً ماموران اطلاعاتی با اطلاعات تکمیلی درباره

ادامه در صفحه بعد

آمار گیری نیروی کار در سال ۱۳۹۲ منتشره از طرف مرکز آمار ایران بدون چون و چرا یک سند مهم در تاریخ معاصر ایران است. اهمیت این سند را میتوان در چند وجه مد نظر قرار داد.

قبل از هر چیز کتابچه ای در ۴۰۰ صفحه یک بیلان موجز و روشن از موقعیت طبقه کارگر در ایران را بیان میدارد. از یک طرف حرف ناگفته و ناشناخته ای در لابلای آمار منتشر شده وجود ندارد. اما از طرف دیگر در آشفته بازار انواع اظهار نظرهای گمراه کننده و فریبکارانه از انواع مجاری رسمی و غیر رسمی، نتایج عملی سیاستهای دولت در مورد کارگران را میتوان از زبان آمار و ارقام تشخیص داد. این آمار بیانگر واقعیت طبقه ماست و این واقعیت تکان دهنده است.

اهمیت این سند برای دولت ربطی به "بیان حقیقت" در مورد نیروی کار در ایران ندارد. هر کس میتواند بفهمد که چیزی برای پز دادن در آن نیست. این سند کاتالوگ تبلیغی صاحبان جامعه برای سرمایه داران خارجی است. این سند با تیراژ بالا و در چاپ مرغوب و به همراه یک دعوتنامه ماتریال کار سفارتخانه ها و بنگاههای تجاری و مالی ایران را شکل خواهد داد.

مطابق روشهای کاری اداره آمار ایران تمامی پرسنل نیروهای انتظامی و ارتش و همه مستخدمین دولتی بدون تفکیک از طبقه کارگر، بعنوان شاغل در جدولها جا گرفته اند. این مساله طبعاً در بررسی و نتیجه گیری از آمارها باید مد نظر قرار بگیرد. اما کراهت و سیاهی واقعیت موجود اینگونه ملاحظات را تا حد یک زیر نویس به حاشیه میراند.

در همان نگاه اول، صفحات و جدولها، یکی پس از دیگری، شمارش کودکان ده ساله بعنوان جمعیت آماده بکار، جمعیت شاغل، جمعیت بیکار، در جستجوی کار و آمار دقیق همین کودکان در رشته های مختلف هر خواننده ای را میخکوب میکند. این دیگر تصاویر افشاگرانه قاچاقی از یک کارگاه تولید البسه در دور دستها، در بنگلادش و یا چین نیست. این یک پرتگاه در سرنوشت شوم و بدبختی اتفاقی تاسف آور یک خانواده کارگری در گذر یک زمانه بیرحم نیست. این مسیر یک بخش طبیعی و جا افتاده و برسمیت شناخته جامعه است که میتواند گریبانگیر هر خانواده کارگری، من و شما و همسایه ما، باشد.

حسن، فرزند ده ساله تان کجاست؟

سر کار هستند، عصری در خانه خواهد بود.

اخراج شده، دنبال کار هستند

بخش مهمی از جدولها به تصویر هیولای بیکاری و جنگ قدرتمند آن بر حیات آن جامعه اختصاص دارد. آمار و ارقام بازگو کننده تلاش بی حاصل میلیونها مرد و زن جویای کار است که بین ناامنی شغلی، اخراج، جستجوی شغل و بیکاری ده ساله و یا بیشتر را پشت سر گذاشته اند. آمار مربوط به بخش بیمه بیکاری را باید بعنوان فصل "درخشان" این کتابچه به حساب آورد: تنها سه درصد از مشمولین بیمه بیکاری را شامل میگردند!

بیمه

بیکاری به

همه

کارگران

پرداخت

گردد.

بود کارگران ساختمانی را شامل بیمه سازید. شما قرار بود ...

کارگران! جان ما و فرزندانمان برای سرمایه و دولتش از کوچکترین ارزشی برخوردار نیست. فرسودگی ما را میبینند، ککشان هم نمیگزد. معماران فقر و محنت کودکانمان هستند، دیگر حتی اشک تمساح هم نمیریزند. نیروی کارمان را تا حد مرگ میخواهند، از خدا میخواهند خاموش بمیریم. یکبار دیگر ما در مقابل این واقعیت قرار داریم که در جامعه ما، مثل همه جوامع سرمایه دارانه و کاپیتالیستی، یک اقلیت کوچک بخش عظیم وسایل تولید را به مالکیت خود درآورده اند و کارگران چاره ای جز این ندارند که به استثمار وحشیانه سرمایه تن در دهند و از فروش نیروی کار خود امرار معاش کنند. دولت حافظ این نظام نمیتواند سرکوبگر و ظالم نباشد.

کارگران! بیمه بیکاری از پیش پا افتاده ترین خواستهای طبقه کارگر است. اگر در سال 1392 میتوانستیم و امروز هم میتوانیم این حق را بزور از حلقوم دشمنان طبقاتی خود بیرون بکشیم. سالها و روزها و ساعاتی که میگذرد فرصتی است که بکوشیم خود و فرزندانمان را از سرنوشت تلخی که بقاء این نظام بر سر راهمان قرار میدهد، رها کنیم. نباید دل به سرابهای عوامفریبانه بدهیم. ما چاره ای نداریم بجز اینکه به قدرت خویش متکی شویم و یکبار برای همیشه به بی حقوقی و گرسنگی و فلاکت و جهل و نکبت پایان دهیم.

بیمه بیکاری نقطه با زور!

بنا به ارقام رسمی منتشر شده از جانب اداره دولتی آمار، در سال 1392 تنها 3.6 درصد از کارگران بیکار تحت پوشش بیمه بیکاری قرار گرفته اند. این آمار مملو از دروغ و مغالطه است. معلوم نمیکند چند نفر و دقیقا چقدر از بیمه کذایی برخوردار شده اند. در این آمار هر فرد با "اشتغال" تنها دو ساعت در هفته را جزو شاغلین به حساب آورده است. حتی اگر همه مشمولین را کارگر فرض بگیریم، با این محاسبه تعداد 42 هزار نفر از 1.8 میلیون نفر بیکار از بیمه بیکاری برخوردار شده اند. این آمار رسمی دولتی است.

سال 1392 و چند سال قبل که آمار مزبور به آن ناظر است مملو از وعده ها و هیاهوی دولت در برقراری بیمه بیکاری بود. این بیلان کار دولت، مجلس، شورای نگهبان و همه مسئولین حکومتی است. این وضعیت، سالها پس از سالها ادامه داشته است. رو به کارگر، امر جملگی اینها کلاشی و دروغگوئی است.

بیهوده است اگر بپرسیم: 42 هزار نفر از هم طبقه ای های ما با دریافت 60 درصد از دستمزد پایه زندگی خود را تامین کنند، آن 1.2 میلیون باقیمانده چه؟ شما قرار بود تکلیف قراردادهای موقت را یکسره کنید. شما قرار بود سهم بیمه بیکاری کارگران را از کارفرماها وصول کنید. شما قرار

ادامه در جستجویک اسپارتاکوس

صفوف مبارزه کارگری در ایران نیز هست. هر فعال کارگری در آینه این سند موجز و فشرده میتواند ببیند که بر متن کدام شرایط توانسته است صفوف بخشهایی از طبقه را به مبارزه و اتحاد متوجه سازد. این غرور آمیز است. در عین حال تصویر بزرگ و ماکرو که گزارش آمار سال 1392 فرصت بسیار مهمی را برای تشخیص راه پیشبرد مبارزه باز میکند.

شماره هفتم نشریه علیه بیکاری از زاویه آمار نیروی کار در سال 1392 به چند مساله اصلی در کشمکشهای طبقه کارگر در ایران اختصاص یافته است. بیکاری و مساله کاهش ساعت کار، کار زنان در ایران و کارگران مهاجر محورهای اصلی مندرجات این شمادنه نشریه است.

ممنوعیت تشکل و اعتصاب در ایران، تعداد رهبران کارگری در زندان و خدمات شوراهای اسلامی، در اقلان سرمایه داران سنگ تمام خواهند گذاشت.

جنبه دیگر در اهمیت این آمار و ارقام در آنستکه این بیان یک مقطع معین از یک روند است. تجسم یک کلیت واحد است. این یک تصویر اتفاقی، جدا از هم و اتفاقی نیست. حاصل یک فعالیت و سیاست آگاهانه است. رد پای دولتهای مختلف، وزرای کار مختلف و سهمی که در این پروسه ایفا کردند؛ از سرحدی زاده تا ربیعی را میتوان براحتی تشخیص داد. برای دولت و سرمایه داران این یک هدف مقدس بوده است که برایش پول خرج کرده اند، اجاق دستگاه تحمیق مذهبی را گرم نگه داشته اند، برای خفه کردن اعتراض کارگر سرکوب و شکنجه و چوبه دار سازمان داده اند. هیچ جای این رهگذر نشانه ای از پایان این کابوس نیست. قرار نیست در این موقعیت تغییری بوجود بیاید. مسخره است اگر کارگری فکر کند و یا دلخوش کند که سرمایه گذار خوش نیتی در گوشه ای از کره زمین با عزم پرداخت حقوق بیشتر و یا شرایط کار بهتر سراغ این دیار را خواهد گرفت.

آمار نیروی کار در سال 1392 به همه فشارها و عقب نشینی های تحمیلی به طبقه کارگر یک سند افتخار برای

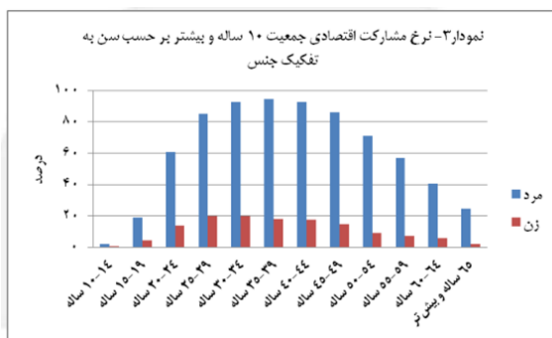
ما چاره ای نداریم بجز اینکه به قدرت خویش متکی شویم و یکبار برای همیشه به بی حقوقی و گرسنگی و فلاکت و جهل و نکبت پایان دهیم.

زنان زنده بگور کارگر در ایران

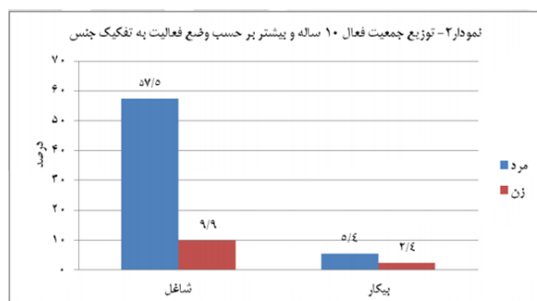
بازار کار مردانه و نهاد خانواده

بازار کار ایران یک بازار کار مردانه شناخته میشود. این برداشت عمومی است. برای این برداشت، شواهد بسیاری را میتوان سراغ گرفت. خود دولت و سرمایه در ایران نیروی زیادی را صرف اشاعه این برداشت میکند. اما در دنیای واقعی وضعیت بازار کار و نقش زنان بشدت در حال تغییر است.

جدولهای اداره آمار نشان دهنده آنستکه چگونه زنان از همان سنین نوجوانی از محیطهای کاری بیرون رانده میشوند. مطابق همین آمارها علارقم برخورداری از سواد (97.5 درصد) و برخورداری از تحصیلات عالی و دانشگاهی (20%) شانس بسیار محدودی برای ورود به بازار کار به آنها داده میشود. مطابق نتایج به دست آمده، در



در سال 1392، نرخ مشارکت اقتصادی در جمعیت 10 ساله و بیشتر در کل کشور 37.6 درصد بوده است. این شاخص در بین مردان 63.0 درصد و در بین زنان 12.4 درصد محاسبه شده است. همچنین نتایج نشان می‌دهد، اگر معیار مشارکت اقتصادی را از سن 15 سالگی محسوب کنیم این شاخص برای مردان مردان 63.0 درصد و در بین زنان 13.4 درصد خواهد بود.



نرخ کلی بیکاری 10.4 درصد است که برای مردان 8.6 درصد و رقم مربوط به زنان به 19.8 درصد میرسد.

اگر بازار کار در ایران یک بازار فریبنده برای کسب سود از قبل استثمار کارگر ارزان باشد، اساس سودآوری آن نمیتواند بر بهره کشی وحشیانه از زنان طبقه کارگر استوار نباشد. تازه ترین آمار سال 1392 بازار کار سند گویای این حکم است. نگاهی اجمالی به کار و بیکاری زنان در ایران، نقش نهاد خانواده و هنر دولت و طبقه سرمایه برای بهره کشی از نیروی کار زنان طبقه کارگر هدف این نوشته است.

تبعیض جنسی و آپارتاید جنسی علیه زنان و نتایج آن بر کسی پوشیده نیست. چنبره ای از ارتجاعی ترین قوانین و کثیف ترین فرهنگ مرد سالارانه شالوده جامعه ای را ساخته است که در آن بظاهر کسی دختران خود را زیر خاک دفن نمیکند، آنها زنده اند اما اینبار تمام ارزشهای انسانی و حرمت و کرامت شان، به گور سپرده میشود. آنها زنده اند اما به گورستان پایه ای ترین ارزشهای انسانی خویش چشم باز میکنند. جامعه ایران با دشمنی با زن شناخته میشود. این درست است. اما باید اضافه کرد که در بستر یک جامعه سرمایه دارانه و تا مغز استخوان کاپیتالیستی، ایران به میدان بهره کشی جهنمی نیروی کار زنان نیز تبدیل شده است. ایران گورستان حقوق طبیعی کارگران زن نیز هست. اینجا دیگر زنان حتی به اندازه نیمه مردان بحساب نمیایند. اینجا زنان هیچ اند. در آن جامعه که هر روز و هر ساعت حقوق قانونی و رسمی کارگر مرد در زندگی واقعی و در چهارچوب تولید در مقابل چرتکه سودآوری هر سرمایه دار دبنگوز به پیشیزی بی ارزش نزول میکند، تکلیف زنان کارگر ناگفته روشن است. ایران سرزمین بهره کشی گسترده از زنان کارگر است در عین اینکه کار و استثمار این زنان انکار میشود.

در آن جامعه قرار بر این گذاشته شده است که مردان خانواده پاسدار حقوق و ارزشهای زنان خود باشند. در همان جامعه سالهاست زنان خانواده های کارگری به تنها مامن تسلی مردان سرشکسته، فاقد غرور و سترون از امید تبدیل شده اند. مردان کارگر نان آور خانواده، دیگر تا حد زیادی یک افسانه است. در حالیکه بحران و سود جویی سرمایه در سیکل معیوب فقر و بیکاری و سرکوب، میلیونها تن از مردان طبقه کارگر را به ورطه اعتیاد میراند، این زنان طبقه کارگر هستند که در مقابل تباهی سد سکندر بسته اند. در ایران 2.5 میلیون خانواده رسماً با سرپرستی مادران ثبت شده است. ارتش زنان طبقه کارگر ایران یک موجودیت قائم بذات، آماده بکار، در دسترس، با تحصیلات و کفایت، و بسیار ارزاتر از مردان این طبقه خود را نمایان ساخته است. این ارتش کار موجودیت دارد و باید برسمیت شناخته شود. قبل از هر چیز کارگران مرد طبقه باید این واقعیت را بپذیرند و برای تحمیل حقوق مساوی همه اعضای طبقه، زن یا مرد، دست به مبارزه بزنند.

در آن جامعه
قرار بر این
گذاشته شده
است که مردان
خانواده پاسدار
حقوق و
ارزشهای
زنان خود
باشند. در
همان جامعه
سالهاست زنان
خانواده های
کارگری به
تنها مامن
تسلی مردان
سرشکسته،
فاقد غرور و
سترون از امید
تبدیل شده اند.

ادامه زنان زنده بگور کارگر در ایران

بخش اصلی فروشندگان را زنان این خانواده ها تشکیل می دهند چرا که از سر "خوش شانس" کلیه هایشان از استنشاق سموم محیط کار در امان مانده است! خیلی زود همه این "چاره جویی ها" و تدابیر به انتها میرسد و باید بدنبال کار رفت. در بیرون خانه "انتخاب" هایی متعدد در انتظار زنان طبقه کارگر نشسته است. کار کودکان یکی از آنهاست. تن فروشی بررسی

سال 1392، نرخ مشارکت اقتصادی در جمعیت 10 ساله و بیشتر در کل کشور 37.6 درصد بوده است. این شاخص در بین مردان 63.0 درصد و در بین زنان 12.4 درصد محاسبه شده است. همچنین نتایج نشان می دهد، اگر معیار مشارکت اقتصادی را از سن 15 سالگی محسوب کنیم این شاخص برای مردان 63.0 درصد و در بین زنان 13.4 درصد خواهد بود.

بخش های عمده فعالیت اقتصادی	جمع		
	کل	از بیمه بیکاری استفاده می کند	از بیمه بیکاری استفاده نمی کند
جمع	۱۰۰/۰	۳/۵	۹۶/۵
کشاورزی	۱۰۰/۰	۱/۳	۹۸/۷
صنعت	۱۰۰/۰	۵/۳	۹۴/۷
خدمات	۱۰۰/۰	۲/۲	۹۷/۸

از اینجا به بعد سراغ سرنوشت این زنان (63 درصد) را باید در جدول های دیگر اداره آمار گرفت. بنا به آمار جدول شماره هفت این زنان سر از خانه داری در میاورند و از اینجا بعد از جمعیت فعال از نظر کاری خارج میشوند. نقش خانواده و زنان خانه دار در استثمار طبقه کارگر یک پدیده کاملاً شناخته شده است. سرمایه در ایران بطریق اولی بر آن استوار است اما در عین حال بهره برداری از آنرا به ابعاد بسیار گسترده ای رسانده است.

گفته میشود قوانین اسلامی در ایران زنان را به "گوشه" خانه می رانند. امروز، این یک دروغ مغرضانه است. در ایران زنان را به صف نان، صف تن فروشی، کلفتی، کار تولیدی می گمارند. خانواده بنا به تعریف در جامعه سرمایه داری محلی برای کار مجانی زن در نگهداری و بازتولید نیروی کار (مرد) است. در مورد زنان طبقه کارگر، این حداقل وظایف روزانه است. و در عین حال، این تصویر بشدت ناقص و بشدت معوج است. سایه سرمایه زنان طبقه کارگر ایران را یک لحظه تنها نمی گذارد. خانه و خانواده بیش از هر چیز به محل کار شباهت پیدا کرده است و تسمه نقاله های متعددی کار را مستقیماً به زندگی گره میزند.

دستمزدهای نازل، شرایط دشوار کار، سوانح و فرسودگی ناشی از محیط کار و علاوه عواقب مخرب روانی ناشی از فضای ترس و رقابت بار زنان خانواده های کارگری را از مرز تحمل انسانی فرسنگها فراتر برده است. با محاسبه دستمزدها و قیمت ها تامین خوراک سر سفره فقط میتواند یک معجزه باشد. این امر هر روزه زن در یک خانواده کارگری است که همزمان علاوه بر تر و خشک کردن کودکان، باید تیمار دار شوهر از کار افتاده خود نیز باشد. مزخرف میگویند که صرفه جویی یک هنر است، این یک کار فرساینده است. از زنان خانواده های کارگری باید پرسید. مزخرف میگویند روزی را خدا می رساند. مزخرف میگویند که دستمزد کار کارگری برکت دارد. از فرسودگی و وصله و پینه و ساعتهای انتظار و سرگردانی زن خانواده بدنبال اجناس ارزانتر برای خدا مایه می گذارند.

در انتهای زودرس، افسوس که برای بخت برگشتگان کارگر معجزه ای در کار نیست. بازار گرم فروش کلیه تنها و تنها بر دوش خانواده های کارگری استوار است. تعجبی ندارد که

سایه سرمایه
زنان طبقه
کارگر ایران
را یک
لحظه تنها
نمیگذارد.
خانه و
خانواده بیش
از هر چیز
به محل کار
شباهت پیدا
کرده است و
تسمه نقاله
های متعددی
کار را
مستقیماً به
زندگی گره
میزند.

جدول شماره 15: توزیع نسبی برآورد بیکاران قبلاً شاغل در 5 سال گذشته بر حسب استفاده یا عدم استفاده از بیمه بیکاری.

بنا به این آمار تنها 3.5 درصد از کل جمعیت رسماً بیکار (معادل 1.19 میلیون نفر) از بیمه بیکاری برخوردار شده اند.

جنس و بخش های عمده فعالیت اقتصادی	جمع		
	کل	از بیمه بیکاری استفاده می کند	از بیمه بیکاری استفاده نمی کند
مرد و زن	۱۱۸۷۸۴۳	۴۱۸۷۳	۱۱۴۵۹۷۰
کشاورزی	۷۵۵۶۸	۹۵۹	۷۴۶۰۹
صنعت	۵۳۰۲۵۶	۲۸۲۹۱	۵۰۱۹۶۴
خدمات	۵۸۱۵۸۴	۱۲۶۲۲	۵۶۸۹۶۲
مرد	۱۰۶۸۵۷۱	۳۹۸۶۴	۱۰۲۸۷۰۷
کشاورزی	۷۰۶۸۳	۹۵۹	۶۹۷۲۴
صنعت	۵۰۶۳۹۴	۲۷۲۹۶	۴۷۹۰۹۷
خدمات	۴۹۱۱۶۳	۱۱۶۰۸	۴۷۹۵۵۴
زن	۱۱۹۲۲۷۲	۲۰۰۹	۱۱۷۲۱۶۳
کشاورزی	۴۸۸۵	۰	۴۸۸۵
صنعت	۲۳۸۶۲	۹۹۵	۲۳۷۶۲
خدمات	۹۰۴۲۱	۱۰۱۳	۸۹۴۰۷

بنا به جدول شماره 36 تنها 2009 نفر زن کارگر در فاصله پنج ساله قبل از سال 1392 از بیمه بیکاری برخوردار شده اند.

ادامه در صفحه بعد

ادامه زنان زنده بگور کارگر در ایران

مستقل خود را میطلبید و همزمان یک بازار کار بزرگ برای زنان خانه دار غیر قابل چشم پوشی است. با دسته بندی 85 درصد زنان در قالب "خانه دار" و خارج از جمعیت فعال، این زنان در یک چرخش، در بسیاری از عرصه های اجتماعی و سیاسی رسماً محو میشوند. نقش شوهر در سرپرستی زن و نقض حقوق پایه ای در نگهداری فرزند، معاشرت، سفر تا زندگی روزمره در سیطره قوانین اسلامی؛ اینجا ابعاد تازه تری بخود میگیرند. کار مجانی خانه مشمول هیچگونه معیاری و قانون و مقرراتی خارج است. زن خانه دار برای کاری که مستقیماً در خدمت سرمایه دار انجام میدهد از هیچ درآمد و یا پاداشی برخوردار نمیگردد. هیچ گونه بیمه ای جسم و روحش را حفظ نیست. حتی اگر کتری آب جوش آشپزخانه از هستی ساقطش کند.

روی تعفن تحقیر علیه کل جامعه و نه فقط زنان قربانی را یک لحظه ندیده بگیرید، اینرا هم در نظر بیاورید که هیچگاه کمک مالی به این خانواده ها در جریان نبوده است. آنوقت تازه به هویت این نهادها بعنوان موسسات تولیدی میرسید که بر روی کار ارزان این خانواده ها استوار شده است. اساس این تقسیم بندی ها به این دلیل ساده است که حتی پس از مرگ کارگر کسی خیال داعیه تامین زندگی، بازنشستگی کافی را بخود راه ندهد. مساله اینستکه زن خانواده کماکان در همان

روی کاغذ در بهترین حالت عبارت پردازی او یک عدد از آن اعضای خانواده پنج نفره کارگری است (که اگر دولت کرامت بخرج دهد، اگر شورای نگهبان مصلحت بداند و اگر کارفرما پول پارو کند) قرار است سهم خوراک و پوشاک این زن در دستمزد کافی شوهرش پدیدار گردد. بیمه او در گرو کار و در گرو هفت خوان بیمه درمانی وعده داده شده به همسری است که خود او زنده و مرده اش برای کارفرما و صاحبان جامعه اش فاقد ارزش است.

این خانه، این زن، این وضعیت اجتماعی بوی پول میدهد. مظهر بهره کشی است. و سرمایه دار ایرانی در کنار هر خانه چمباتمه زده است. بازار کار تولید خانگی در ایران یک بازار واقعی و تعریف شده و با سودهای کلان است. قطعات الکترونیکی، مواد خوراکی تا بسته بندی پوشاک بدون کوچکترین هزینه برای کارفرما تولید میگردد. تولیدی که نه قرارداد لازم دارد، نه بیمه، نه استخدام، نه اخراج.

آیا کلمه دیگری بجز زنده بگور میتواند بازگو کننده این شرایط باشد؟

افسون شوهر برای سرمایه اگر شوهر، مرد خانواده مُرد تکلیف چیست؟ نقش خانواده کارگری و اسارت زن در این چهارچوب برای سرمایه، بسیار ضروری است تا دریافت چرا سایه "شوهر" هرگز زن را ترک نمیکند. در ایران در صورت ناپدید شدن شوهر، این موسسات دولتی با کمال میل (و اجبار) این نقش را برای زنان ایفا میکنند. مطابق آمار منتشره در جدول 7 درصد زنان بالای ده سال بدون همسر بر اثر فوت هستند. همچنین مطابق همین سرشماری، سال 1392 تعداد 22 میلیون و 518 هزار و 34 خانوار معمولی ساکن و گروهی در کشور برآورد شده است که 19 میلیون و 777 هزار و 681 دارای سرپرست

این خانه، این

زن، این

وضعیت

اجتماعی بوی

پول میدهد.

مظهر بهره

کشی است. و

سرمایه دار

ایرانی در کنار

هر خانه

چمباتمه زده

است. بازار

کار تولید

خانگی در

ایران یک

بازار واقعی و

تعریف شده و

با سودهای

کلان است.

وضع فعالیت	مرد و زن	مرد	زن
جمع.....	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
جمعیت فعال (از لحاظ اقتصادی).....	۳۷/۶	۶۳/۰	۱۲/۴
شاغل.....	۳۳/۷	۵۷/۵	۹/۹
بیکار.....	۳/۹	۵/۴	۲/۴
جمعیت غیر فعال (از لحاظ اقتصادی).....	۶۲/۴	۳۷/۰	۸۷/۶
محصل.....	۱۸/۹	۱۹/۶	۱۸/۳
خانه دار.....	۳۱/۸	۰/۲	۶۲/۳
دارای درآمد بدون کار.....	۷/۱	۱۱/۵	۲/۷
سایر و اظهار نشده.....	۴/۵	۵/۷	۲/۴

بنا به آمار جدول شماره هفت اداره آمار 64 % از زنان سر از خانه داری در میاورند.

۶- توزیع نسبی برآورد جمعیت ۱۰ ساله و بیش تر بر حسب وضع زناشویی به تفکیک جنس، نقاط ش

وضع زناشویی	مرد و زن	مرد	زن
جمع.....	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
حداقل یکبار ازدواج کرده.....	۶۶/۸	۶۲/۶	۷۰/۹
دارای همسر.....	۶۱/۵	۶۱/۰	۶۲/۱
بی همسر بر اثر فوت همسر.....	۴/۳	۱/۰	۷/۶
بی همسر بر اثر طلاق.....	۰/۹	۰/۶	۱/۲
هرگز ازدواج نکرده.....	۳۳/۲	۳۷/۴	۲۹/۱

ادامه زنان زنده بگور کارگر در ایران

شرایط قبلی هم به سهم خود و هم برای کودکانش گرده کش منافع سرمایه و دولتش باشد.

زنان در محیط کار

زنان در محیطهای کار بطور همزمان وارد چند کارزار میگردند. تبعیضات جنسی رسمی علیه زنان در ترکیب با اخلاقیات و فرهنگ مردسالارانه و فضای مذهبی اسلامی علی الخصوص در محل کار، جایی که اثری از شوهر یا پدر نیست؛ موقعیت بسیار شکننده ای را به زنان تحمیل میکند. در بازار کار ایران که در آن قانون جنگل حکمران است، بازاری که پیدا کردن یک شغل و دست و پنجه نرم کردن با فرمایشات کارفرما دائما در جریان است و دست آخر، گرفتن دستمزدها با کرام الکاتبین میباشد، برای یک زن کارگر که باید از طریق شوهرش نمایندگی گردد، امر بسیار دشواری از آب درمیآید.

آینده

به این وضعیت پایان داد. بررسی دقیق تر از موقعیت طبقه کارگر در ایران بسیار حیاتی است. اما همه شواهد و تجربیات روزانه برای هیچ کدام از ما جای تردید باز نمیگذارد که طبقه کارگر آماج یک حمله سخیف سرمایه است که تقدسی جز سود و سود بیشتر در امر خود قائل نیست. کیست که از ضرورت اتحاد کارگر نگوید؟ مهمتر از هر چیز دیگر در این اتحاد به میدان آوردن زنان کارگر است. باید موقعیت کارگران زن را برسمیت شناخت و باید برای آنها در صفوف مبارزه، در میدانهای تصمیمگیری جا باز کرد. بیمه بیکاری برای همه افراد بیکار چه زن و چه مرد، و افزایش فوری دستمزدها شایسته زندگی کل اهم پرچمهایی است که میتواند نقطه شروع تغییر وضعیت ناگوار فوری گردد.

طبقه کارگر باید به هیبت مردانه ای که به او تحمیل شده، خاتمه دهد.

بیکاری عرصه گویایی برای کل این موقعیت است. در آمار منتشر شده در ارائه نرخ بیکاری و توزیع آن بر حسب جنسیت آمده است که نرخ کلی بیکاری 10.4 درصد است که برای مردان 8.6 درصد و رقم مربوط به زنان به 19.8 درصد میرسد. در جدولهای دیگر شواهد زیادی بر تبعیض آشکار بر علیه زنان از جمله مدت کوتاه اشتغال را میتوان سراغ گرفت. اما مورد بیمه بیکاری را باید "شاهکار" سرمایه داری ایران نام نهاد.

آمار منتشره بر شمول 3.5 درصدی بیمه بیکاری برای

تبعیضات

جنسی رسمی

علیه زنان در

ترکیب با

اخلاقیات و

فرهنگ

مردسالارانه و

فضای مذهبی

اسلامی علی

الخصوص در

محل کار،

جایی که اثری

از شوهر یا

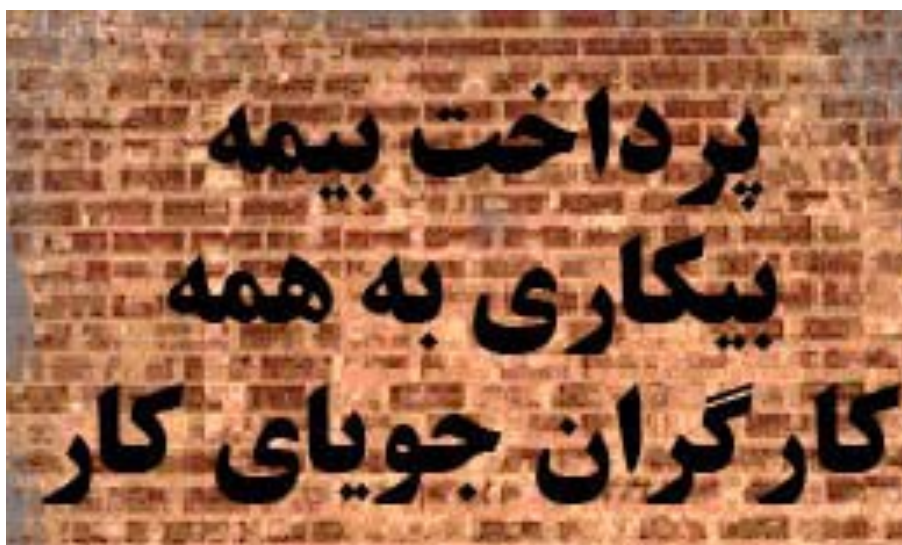
پدر نیست؛

موقعیت بسیار

شکننده ای را

به زنان تحمیل

میکند.



زنده باد دیوانگی. زنده باد سی ساعت کار در هفته!

ساعته برای یک کارگر مراکز صنعتی که برای چند شغل و برای انواع اضافه کاری و درآمدهای جانبی خود را به در و دیوار میزند، میتواند یک "فراغت" به حساب بیاید! این یک تکرار طنز آلود تاریخ و در تلخ ترین شکل آن است. دو قرن پیشتر خواست هشت ساعت کار روزانه حتی در نظر خود کارگران "دیوانگی چهل ساعت" در رگهای نجاران لقب گرفت. امروز، در دل تولید متکی بر تکنیک افسانه ای، اما در موقعیت بسیار عقب رانده شده، طبقه کارگر در ایران به دیوانگی پدران و پیشکسوتان فیلادلفیایی در خون خود نیاز دارد. سرمایه داران و دولت امریکا صف متحد قدرتمند و مصممی را در جنگ با کارگران سازمان دادند. کشیشها این خواست را مضر به حال کارگران و موجب اتلاف وقت بجای سازندگی، موجب تقویت مصرف الکل و قمار بازی و موجب دوری از خدا نامیدند. در مقابل همه فاکتورهایی که پیروزی را ناممکن جلوه میداد، کارگران امریکا خود را سازمان دادند و در ترانه های خود گردش در کفشهای هشت ساعته و دود کردن تنباکوهای هشت ساعته (تولید شده در کارگاههایی با هشت ساعت کار) را زمزمه کردند:

ما میخواهیم به خیلی کارهای دیگر برسیم

ما از فرسایش بی حاصل ...

از سهم خود که زنده ماند است و بس ...

از حسرت یک تک ساعت برای اندیشیدن...

... جان به لبهایمان رسیده است

ما نیروی خود را

از پالایشگاهها، آسیابها و فروشگاهها

فرا میخوانیم

هشت ساعت کار، هشت ساعت خواب

و هشت ساعت باقیمانده برای هر آنچه که دلمان خواهد!

ایران در آتش کار

گزارش اداره آمار ایران مربوط به نیروی کار در سال 1392 آب به آسیاب رسانه ها و سیاستمداران و سخنگویان طبقه سرمایه ریخت که مترسک هر چه بزرگتری از بیکاری را در میادین شهر و در دل خانواده های کارگری سر هم کنند. ای کاش طبقه کارگر از دست اینگونه "دلسوزان" خود نجات می یافت! جدولها و منحنی ها را میتوان از زاویه مقابل، یعنی از زاویه اشتغال نیز نگاه کرد. آنوقت، با اندک فاصله و با کمک جدولها و ارقام اداره آمار، ایران، از بزرگترین کشورهای صنعتی جهان در تب سوزان کار نظرتان را به خود معطوف میسازد. ایران جامعه ای

بنا به یک حکم شناخته شده طبقاتی کارگری، مادام که تنها یک کارگر جویای کار بیکار بماند، وقت آنست که ساعات کار رسمی کاهش بیاید. این ابزار طبقه کارگر برای افسار زدن به منطق سود سرمایه و نتایج شوم و "گریز ناپذیر" آنست. جامعه ایران گواه است که در غیاب این اهرم، کارگران هر لحظه با کار خود، با دستان خود، بیکاری و نابودی خود را تولید میکنند.

منطق چنین حکمی را باید در جهان بینی کارگری در مقابل منطق و مبانی سرمایه جستجو کرد. با کار و تولید کارگران و سود حاصل از آن، امکان رشد سرمایه و بکارگیری تکنیک بالاتر ممکن میگردد. اولین بارقه های آگاهی و مبارزه متشکل کارگری کاهش ساعت کار را بعنوان پاسخ طبیعی و بر حق کارگری در مقابل این روند قرار داد. قانون کار ایران حکم بر 44 ساعت کار هفتگی میدهد. چند شغله بودن و ساعات طولانی کار در کنار چهار میلیون کارگر بیکار سوال قدیمی را در مقابل طبقه کارگر ایران به رقص درآورده است. ساعات کاری کارگری در ایران به چه میزان باید باشد؟ این نوشته کاهش ساعت کار هفتگی به حداکثر سی ساعت بمثابة یک راه حل فوری برای دفاع از جسم و جان کارگران در مقابل فرسایش طاقت فرسای جاری و بمثابة تنها راه حل موثر در مقابل بیکاری را مورد بررسی و موشکافی قرار میدهد.

بازگشت دیوانگان، از فیلادلفیا تا عسلویه

"روز کار یک کارگر باید به دوازده ساعت، از ساعت شش صبح تا شش بعداز ظهر محدود گردد". این پرچم اولین اعتصاب رسمی کارگران کارگاههای نجاری در فیلادلفیای امریکا در سال 1791 بود. این کارگران به اعتراض علیه ساعات کاری میان طلوع آفتاب تا تاریکی شب برخاسته بودند. این حرکت سر آغاز جنبش عظیم طبقه کارگر در امریکا گردید. در گام بعد این جنبش پس از نبردی طولانی پرچم کاهش ساعت کار تا چهل ساعت در هفته را بعنوان یک استاندارد جهانی بر دوش کشید. اول مه، روز جهانی کارگر، مهر این جنبش و این مطالبه را بر خود دارد. کاهش ساعات کار بعنوان یک خواسته با قوی ترین انگیزه برای ایجاد وسیعترین و قدرتمندترین خواست متحد کننده اعتراض مشترک کارگری در امریکا، اروپا و بسیاری کشورهای دیگر در سراسر جهان عمل کرده است. ادامه این مبارزات توانست دو روز تعطیل هفتگی و حتی کاهش ساعت کار هفتگی تا 35 ساعت در بسیاری کشورهای اروپای را متحقق سازد.

224 سال بعد از اعتصاب نجاران فیلادلفیایی امروز در ایران روز کار میان شش صبح تا شش بعداز ظهر، برای میلیونها کارگر در ایران یک آرزو است. ساعت کار دوازده

این ابزار طبقه
کارگر برای
افسار زدن به
منطق سود
سرمایه و نتایج
شوم و "گریز
ناپذیر" آنست.
جامعه ایران
گواه است که
در غیاب این
اهرم،
کارگران هر
لحظه با کار
خود، با دستان
خود، بیکاری
و نابودی خود
را تولید
میکند.

ادامه زنده باد سی ساعت ...

است که فقط در بخش خصوصی بیش از 8 میلیون نفر را (رقم دقیق 8098032 نفر، مطابق جدول شماره دوازده) در زمینه های مختلف تولیدی بکار میگیرد. تولید در این جامعه نیروی کار کودکان و سالمندان را می بلعد. در این جامعه سه میلیون کارگر آماده بکار، عمدتاً با تحصیلات دانشگاهی نیز با انواع دسیسه ها مورد بهره کشی قرار میگیرند. رقم تخمینی یک تا دو میلیون نفر کارگران افغانستانی را هنوز باید به آن اضافه کرد. هیچ کجای دیگر در دنیا، و از جمله در ایران، کارگر را جز برای سود آوری بکار نمیگیرند. همه جای دنیا، و از جمله در ایران، جز کار کشیدن بیشتر و دستمزد کمتر نسبت به کارگر از کارفرماها انتظار دیگری نرفته است. حاصل کار طبقه کارگر در ایران در شکل گیری یک اشرافیت سوپر ثروتمند و در هیبت یک دستگاه عظیم دولتی و امنیتی و یک سیستم پولساز تحمیق مذهبی بر همه کس عیان است. نه فقط یک سیاست حق طلبانه کمونیستی و طبقاتی کارگری، بلکه یک سر سوزن وجدان و انسانیت و منطق حکم میکند که از جمله برای کاهش فشار بیکاری این بازار وحشیانه کار را مهار زد.

برخوردار بوده اند. به این ترتیب در صورت اجرای قانونی دال بر کار سی و دو ساعت در هفته، بلافاصله دست کم 7 میلیون فرصت شغلی آزاد شده و عملاً بیکاری را بگور خواهد سپرد.

کاهش ساعت کار با حفظ دستمزد

خواست کاهش ساعات کار برای طبقه کارگر یک واقعیت اجتناب ناپذیر است. سرمایه در هر قدم از رشد خود باید ظرفیتهای تکنیکی خود را افزایش دهد. هر کارگر جوانی میداند این بمعنای اخراجهاست که بنوبه خود دست کارفرما را برای تشدید فشار کار و پایین آوردن دستمزدها باز میگذارد. صد البته کارگران بر علیه اخراجها مبارزه خواهند کرد. مبارزه برای افزایش دستمزدها تعطیل پذیر نیست. شرایط غیر انسانی کار با اعتراضات کارگری پاسخ میگیرد. اما همزمان کاهش ساعات کار هفتگی بعنوان یک خواست پیشرو طبقاتی کارگری، راه را برای یک جنبش سراسری هموار میکند. خواست کاهش ساعات کار آن محوری است که خواست افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، علیه اخراجها را بهم گره میزند و به این خواستها راه تازه تری را نشان میدهد.

مطابق جدول شماره 17 مربوط به محاسبه ساعات کار در هفته شاغلین در بنگاههای خصوصی

کل شاغلین از ده سال به بالا	8098032
ساعات کار در هفته بین 33 تا 40 ساعت	609684
ساعات کار در هفته بین 41 تا 48 ساعت	2644745
ساعات کار در هفته 49 ساعت و بیشتر	3516680

مطالبه کاهش ساعت کار بر دو محور اصلی استوار است. اولاً: ساعات کار باید در کل هفته کاهش یابد و ساعت کار هفتگی بطور مساوی بین پنج روز اول هفته تقسیم گردد. دو روز پایانی هفته کار باید تعطیل باشد. هدف از مطالبه کار روزانه کوتاه برای بازسازی نیروی کار بر متن یک زندگی طبیعی فردی و خانوادگی است.

ثانیاً: کاهش ساعات کار باید با پرداخت دستمزد کامل قبلی (بهمراه همه مزایا و دریافتی ها) همراه باشد. کارگران نباید چیزی از دستمزد خود را از دست بدهند. به بیمه ها، بازنشستگی و همه حقوق کارگری نباید کوچکترین لطمه ای وارد شود.

آیا شدنی است؟

ناباوری به قدرت طبقه کارگر، "بیماری" بزرگ قرن حاضر میتواند نام بگیرد که قبل از هر کس دامنگیر خود کارگران است. دو قرن پیشتر در مقابل یک بورژوازی هار و کارفرماهای فاسد و مسلح، این خواست توده ای کارگران بحساب میآمد. امروز یک جنبش کارگری ضعیف، دفاعی و پراکنده، صف کارگران فقر زده و با غلظت بالای فردگرایی در ایران و همزمان یک جنبش کارگری ضعیف در اروپا و امریکا، چشم انداز چندان درخشانی را جلوی چشم نمی راند.

واقعیت اینستکه گره اصلی خواست کاهش ساعت کار به آگاهی طبقاتی کارگران و عمق ادعای طبقاتی آنها در مقابل

مطابق جدول شماره 8 تعداد 69865 کودک میان 10 تا 14 سال و بعلاوه 554704 نوجوان زیر 19 سال جزو جمعیت شاغل جامعه سرشماری شده اند. به این ترتیب بیش از 650 هزار کودک و نوجوانی که مستقیماً بجای کلاسهای درس و تحصیلات و بازی و یادگیری و بازیچه طعمه سودجویی کارفرماها شده اند.

مطابق همین جدول سرجمع یک میلیون و صد هزار کارگر بالای 60 سال در رشته های مختلف مشغول بکار هستند. اینها نسل از طبقه کارگر را تشکیل میدهند که بعد از انقلاب پا به سالخوردگی گذاشته اند. اینها جمعیتی را شکل میدهند که کارهای قراردادی و بیکارسازیها عملاً آنها را از هر گونه حقوق بازنشستگی محروم ساخته و یا سطح نازل بازنشستگی آنها کفایت تامین زندگی را نمیدهد. به این ترتیب بیش از یک میلیون نفر از کارگران بجای امکان استراحت و فراغت، حتی در ایام سالخوردگی باید برای تامین زندگی اجباراً به کار تن دهند. تازه این جمعیت از خوشبختی تن نیمه سالم و سعادت پیدا کردن یک کار، آنها را شاقه در شرایط دستمزدهای زیر خط فقر و دستمزدهای عقب افتاده

حاصل کار
طبقه کارگر
در ایران در
شکل گیری
یک
اشرافیت
سوپر
ثروتمند و
در هیبت
یک دستگاه
عظیم دولتی
و امنیتی و
یک سیستم
پولساز
تحمیق
مذهبی بر
همه کس
عیان است.

طنز

اندر وصف بورژوازی ما!

حتی بعنوان یک کارگر و دشمن آگاه طبقاتی باید اقرار کرد که بورژوازی ایران یک موجود با مزه است. دویست سالی از عمرش میگذرد اما هنوز مثل طفل شیرین، فارغ البال زیر سن بلوغ بکسواد میکند. همیشه حکومت و قانون در خدمتش بوده اما هنوز توی صف "اپوزسیون" های مقیم مرکز "سینه میزند. چند صد سالی است که طوفان ایدئولوژی ها دنیا را چند بار زیر و رو کرده است. اینها هنوز در سجده مستانه در کلیسا بین ایرانیت و اسلامیت، شیر یا خط میکنند. شاه آمد و شاه مرد. هنوز اسلام اینها شاهنشاهی است و شاهنشاهان اسلامی است. صد البته دمکرات منش است. در دمکراسی خودش مخالف مجلس خبرگان نیست ولی برای حق تشکهای مستقل کارگری هزار تبصره در آستین دارد.

یک عده مشکوک ایرانی نما، که به صرف عینک شان خود را روشنفکر میخوانند، سمپاشی میکنند که طبقه بورژوا در ایران در انکشاف تاریخی جامعه نقشی نداشته است. اینجا یک بار دیگر نقش کاملاً آشکار طبقه بورژوا در ایران نادیده گرفته میشود. مگر ناپلئون به کجا رسید؟ ملت فرانسه خیلی متمدتر از ملت ایران شده اند؟ همین الان تمام این کشورها صف کشیده اند التماس میکنند تولیدات اشغالشان را کارگران ایران زمین با تکنیک بالا مونتاژ کنند. این منتقدان کور هستند که نمی بینند دانشمندان فیزیک ایرانی از ماشین رختشویی دست دوم اروپایی ها سیستم سانتریفوژ ساخته ایم. اینهمه دعوا و مذاکره بر سر اینستکه آنها قیمت سانتریفوژ را برای ماشین ها که نه شان مطالبه میکنند. اگر تا حالا در کتابهای تاریخ به اشتباه به خورد شما داده شده که که بانک را روسها در ایران بنیاد گذاشتند، راه آهن را آلمانها، تلگراف را مستشاران فرانسوی. سری به سمپوزیوم های اقتصادی بزنید تا در صندلی ردیف اول با پدر فولاد ایران، پدرخوانده سیمان ایران، مادر شبکه ترانسپورت ایران، مبتکر شبکه اینترنت و سل فون ایران، بنیانگذار بانکداری در ایران آشنا بشوید.

مهمترین مشخصه بورژوازی ایران در اعتقاد راسخ به "کاردان" است، کار را باید به کاردان ها سپرد. مثلاً عدم اعتراض اینها به زندان اوین و آنچه در آن میگذرد به همین دلیل است. مادام که تکنسین های مربوطه از ابزار ساخت وطن بهره میبرند، به دیوارها نقشه تمامیت ایران، البته باضافه جزایر تنب کوچک و بزرگ نصب باشد، مادام که وزیر اطلاعات خبره و کاردان و مسلط بزبان انگلیسی راس امور باشد، مشکلی نیست. مساله اصلی

ادامه زنده باد سی ساعت ...

دولت بورژوازی گره میخورد. کاهش ساعت کار گره گاهی است که کارگران در آن:

به منافع مشترک طبقاتی خود واقف میشوند

صف سرمایه داران و دولت و دستگاه مذهب و احزاب بورژوازی را بمثابه یک صف متحد مینگرند

به مالکیت خصوصی، به سود آوری سرمایه، به ازلی بودن حکومت سرمایه و حکومت ملی واقعی نمیگذارند

و مبارزات امروز خود را عرصه ای برای تقویت صفوف خود جهت به کرسی نشاندن حکومتی کارگری می پندارند.

آیا میتوان کاهش ساعت کار را به کرسی نشاند؟ آیا سی ساعت در هفته شدنی است؟ به میزانی که سایه روشن هایی از مولفه های ذکر شده در میان کارگران ریشه دوانده باشد و کارگر با قامت و ادعای طبقاتی به دفاع از خود در مقابل تعرضات سرمایه داران همت بخرج دهد؛ راه بر کوبیدن میخ کاهش ساعت کار واقعی و شدنی تر است.

قدر مسلم اینکه بورژوازی در ایران با سی ساعت کار در هفته نمی میرد. اگر مجبور باشد به آن تن خواهد داد. سود کمتری میبرد، خوب، به ترک!

حرف حساب در چند سطر!

با این خواست کارگران سدی را در مقابل سودجویی لجام گسیخته سرمایه قرار دهد. آیا منطقی نیست که بجای فرسوده تر کردن شاغلین، لشکر بیکاران را بخدمت گرفت؟ کاهش ساعات کار به ۳۰ ساعت در هفته (صد البته با حفظ کامل حقوق و دریافتی ها) درست در زمانی که پرچمداران این خواست در اتحادیه های کارگری اروپا از آن سخنی نمیگویند ممکن است عجیب بنظر برسد. این خواست تنها در مقابل سودجویی وحشیانه امروز سرمایه داران است که "غیر ممکن" قلمداد میشود. با افزایش بارآوری کار، با توجه به ثروت انبوه و کاملاً بیسابقه حاصل کار کارگر و با توجه به بار سنگین ساعات کار طولانی و اضافه کاریها و چند شغله بودن کارگران شاغل چنین خواستی بسیار منطقی و پیش پا افتاده است. موج بزرگی از جوانان سالهای عزیز زندگی خود را در انتظار کار به هدر میدهند، زنان در خانه ها به زنجیر کار خانگی کشیده شده اند، بخش عظیمی از کارگران زیر کار روزانه مشقت آور و خطرناک جوانمرگ میشوند، میلیونها کودک جز لجن و کثافت چیز دیگری را تجربه نکرده اند؛ آنوقت کسانی پیدا میشوند در مقابل تعدیل جزئی سود حاصله متعاقب کاهش ساعات کار رو ترش کنند. بیخود میگویند.

قدر مسلم
اینکه
بورژوازی
در ایران با
سی ساعت
کار در هفته
نمی میرد.
اگر مجبور
باشد به آن
تن خواهد
داد. سود
کمتری
میبرد،
خوب، به
ترک!

کارگر ایرانی.

هم گرگ و هم بره!

کارگران ایرانی نه تنها باید به دنباله روی کور از تبلیغات ناسیونالیستی ایرانی علیه کارگران مهاجر افغانستانی پایان دهند، بلکه علیه آن بایستند. دولت نه میخواهد و نه میتواند دو تا سه میلیون نفر کارگران افغانستانی را از ایران بیرون کند. سیاست و تبلیغات جاری دولت یک فریبکاری محض علیه خود کارگران ایرانی نیز است. جا دارد طبقه کارگر در ایران به یک بازی کثیف بورژوازی در ایران تحت نام "مهاجران افغانی" یکبار برای همیشه پایان دهد. نگاهی به سیاستهای واقعی دولت در مورد زحمتکشان افغانستانی و نتایج آن بر علیه کل طبقه کارگر در ایران موضوع این نوشته است.

سال ۱۳۹۲ و سال بعدش را میتوان سالهای بازی گریه با موش از طرف دولت بر علیه کارگران افغانستانی نامید. یک تک هفته را نمیتوان یافت که در آن از وزرای کابینه و بخصوص از جانب وزارت کار اطلاعیه ای دال بر قاطعیت دولت در اخراج این پناهندگان منتشر نشده باشد. رسانه ها دیگر هر ذره باقیمانده از شرم را بکنار انداخته و مستقیماً به کمپین نژادپرستانه پیوستند. در زیر آتش توپخانه این تبلیغات و اثرات خانمان برانداز آن انواع شرط و شروط و مقررات رسماً در الگوی سرگردنه بگیری بر زندگی زحمتکشان افغانستانی تحمیل گردید. اما چند سال اخیر را باید پروسه ای شناخت که موجودیت کارگر افغانستانی در ایران، بمثابه بخش ثابتی از طبقه کارگر ایران و بمثابه بخش مهمی از نیروی کار مورد بهره برداری سرمایه در ایران رسمیت یافته و تثبیت شده است. نیروی کار ارزان کارگر افغانستانی فقط یکی از فواید حضور این انسانها برای بورژوازی در ایران است. برکت اصلی آن را باید در پخش سموم ضد کارگری و حماقت فاحش در میان طبقه کارگر در ایران جستجو کرد.

نژاد پرستی در ایران و در افریقای جنوبی و اسرائیل!

ایران به یک جامعه افسار گسیخته از تشبثات نژادپرستانه تبدیل شده است. اظهارات و ادعاهای رسماً راسیستی علیه انسانهای متولد افغانستان فضای عمومی جامعه را پوشانده است. بسیاری از این قربانیان در ایران بدینا آمده اند. بخش زیادی از آنها تمام عمرشان را در ایران مثل سگ جان کنده اند. بسیاری از آنها از والدین ایرانی الاصل برخوردارند و با شیر مادران ایرانی الاصل بزرگ شده اند. شیوع انواع تابلوهای "ورود افغانیها ممنوع!" در کوچه و بازار تکان دهنده است. شراکت علنی سایتها و رسانه ها در انتشار هر ادعا و هر خیالیایی چرند و بی پایه علیه یک جمعیت میلیونی و تحت عنوان ملیت آنها ابعاد ترسناکی بخود گرفته است. آیا

. دولت نه
میخواهد و
نه میتواند دو
تا سه میلیون
نفر کارگران
افغانستانی
را از ایران
بیرون کند.
سیاست و
تبلیغات
جاری دولت
یک
فریبکاری
محض علیه
خود
کارگران
ایرانی نیز
است.

ادامه طنز

اندر وصف بورژوازی ما!

اقتصاد است. مثل هر بورژوازی دیگر میدانند که منطق اقتصاد هر کله خر احمقی را رام و عاقل می کند. براستی باید از قلب بزرگ بورژواها آموخت. وقتی پای منافع اقتصادی "ایران" بمیان بیاید از خون کشته های خود گذشت میکنند، از فرط ایمان هر چه جلویشان بگذارند با فراغت خاطر میل مینمایند. در پیدا کردن دوست، مثل گربه ایرانی، خوش مشرب و گشاده نظرنند. با کتاب مولانا، هم دمخور تندروترین جریانات اسلامی هستند و هم بعنوان نماینده تاریخ چند صد ساله ایران در همجنس گرایی، فخر فروشی میکنند. بورژوازی ما در تمامیت ارضی هرگز کوتاه نیامده است. زمان خود از فرط اشتیاق حمله هیتلر به ایران شورش را درآوردند، نسل جدیدشان در وجود بوش و بلیر به همان سیاق، قهرمانان رهایی ساختند. اقتصاد مستقل و قدرتمند ملی هدف عالی بورژوازی ماست. در همین جهت دشمن اقتصادی اینها نه امریکا و محاصره اقتصادی است، نه چین است با اجناس قلابی و نه هند که میلیاردها دلار را بالا کشیده. دشمن اقتصادی اینها نه سپاه پاسداران و اسکله های غیر "قانونی" است و نه اختلاس و دزدی ها. دشمن اینها کارگر است، کارگر ایرانی.

شکر خدا، دوره مکتبی ها، اقتصاد اسلامی و صدور زورکی آن بقدری کوتاه بود که نوبت به این صف اقتصاد دانان و متخصصین امور مدیریت ماکرو صنعتی هم برسد. در غیر اینصورت صفحات اینهمه سایت و روزنامه ها و نشریات را با کدام لاطنالات مفت میشد پرکرد؟ در غیر اینصورت با کدام توجیه میشد فارغ التحصیلانی که در دانشگاه امام صادق و یا در حوزه علمیه شاهزاده عبدالعظیم شهر ری اقتصاد مارکس و کینز و اسمیت مطالعه کرده اند؛ را باسم کارشناس بین المللی از کیسه بیت المال استخدام کرد؟ خیل این روشنفکران و مصلحین بورژوا بزرگ و بزرگتر میشود. اینها نسل "کاردان ها" در سکان های اصلی جامعه هستند. اهل عمل هستند. بجای مساجد و مراسم نماز جمعه در سالنهای مجلل گرد هم میایند. شایان توجه است که نیازی به ابراز وفاداری از طریق صلوات ندارند. اینها خود حکومتند. دلسوزتر از هر دایه و مادری دستشان را باز گذاشته اند تا فکری به حال کشتی شکسته اقتصاد جامعه کنند. دارند وظیفه قلبی خود را بجا میآورند.

دولت محترم همه کارهای اساسی را به سرانجام رسانده است. دندانهای کارگر را کشیده است، زندگیش را به زیر صفر عقب رانده است، حالا طبقه کارگر کت بسته بدست

ادامه در صفحه بعد

ادامه کارگران افغانستانی

ادامه طنز

اندر وصف بورژوازی ما!

کارندهای بورژوا سپرده شده است. باور کنید فقط بورژوا ناسیونالیست ایرانی - اسلامی است که میتواند خونسرد از کنار تباهی و بی حقوقی کارگر بگذرد. در مقابل خواست یک افزایش دستمزد فکسی کارگر نه چندان در مورد تورم و نوسانات اقتصادی منبر میروند. به روی خودشان نمیآورند بیست سال است کارخانه ها را مجانا تحویل میگیرند، میلیاردها دلار تخفیف های ارزی را بالا کشیده اند، همه دک و پز آنها از راه بازی با تورم و ارز و دلالی روی هم چیده شده است. ایران ارض موعود بورژواها است، تنها جایی که از مالیات بر سرمایه خبری نیست. حضرات شوخی میکنند وقتی خطاب به کارگر از احساس مسئولیت در مقابل اقتصاد وطن سخن میزنند. از فرهنگ کار برای کارگران ایران اوج گستاخی است. سی سال یک بازار داخلی را در اختیار داشته اند. بیست میلیون کارگر را کت بسته به آستانشان برده اند. انواع حمایت های دولتی را به قیمت سیه روزی کارگر به گلوی آنها ریخته اند، صدها زندان و هزاران زندانبان در خدمت اینها کارگر نفس کش را از سر راه برداشته است، قانون جنگل را به جای قانون کار برایشان حاکم کرده اند، دیدنی است که چگونه دو قورت و نیم حضرات باقی است.

کارگر ایرانی بحق یادگرفته است که نباید این جماعت را جدی بگیرد. دانش و قابلیت های اینها کرایه ای است. با اولین اعتصاب کارگری قهر میکنند زیر شل ژنرالها ناخن میجوند و با سکوت معنی دار منتظر نوبت بعدی خود میشوند.

از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید.
نقطه نظراتان را برای ما بفرستید!

www.a-bikari.com

واقعا نژادپرستی در افریقای جنوبی بیشتر از این وجدان انسانی را خدشه دار ساخته بود؟ در ایران مردم عادی و اداره جات سرشان را بالا نمیگیرند و کودک افغانستانی را به مدرسه راه نمیدهند، از ورود افغانستانیها به رستورانها و پارکها ممانعت بعمل میآورند، از اجاره خانه به آنها طفره میروند. همان مدارس، همان پارکها، همان رستورانها و همان خانه هایی است که اساسا بدست همان افغانستانیها ساخته و نگهداری میشود. در ایران تهمت دزدی و جنایت و حتی مضروب ساختن انسان افغانستانی بنا به قاعده جرم نیست. در ایران میتوان بدون هیچگونه رسیدگی حقوقی و قانونی جل و پلاس یک خانواده افغانستانی را بار کامیون کرد و در هر بیابان دره ای رها کرد. آیا واقعا بی حقوقی مردم فلسطینی در مناطق اشغالی خیلی بیشتر از این است؟ کسی، حتی یک نفر نیست که به پژواک فریاد و التماس این نگون بختان پاسخ بدهد؟ چرا، فقط چون افغانستانی هستند؟

ناسیونالیسم، برتری قومی و ملی، و قالب نژاد پرستی آن هیچوقت چیزی بجز چرک و کثافت نبوده است. این اکسیری است که روح انسانی و قدرت عقل و تشخیص را در حاملین آن کور کند. کارایی آن برای طبقات دارا دقیقا به همین خاطر است. عمق کریه ناسیونالیسم زمانی است که کارگران پرچمدار آن شوند. در این میدان بورژوازی حاکم در ایران یک استاد بی چون و چرا است.

قامت اجتماعی - سیاسی کارگران مهاجر افغانستان در ایران

آمار نیروی کار در ایران در سال 1392 را باید به سنگ قبر ناسیونالیسم ایرانی تبدیل ساخت. دو جدول اول در آمارها جمعیت و تفکیک آن بر حسب جنس و سن به تفکیک تابعیت حقایق بسیار مهمی را در مورد مهاجران افغانستانی روشن میسازد.

نسبت تعداد افغانستانیها به کل جمعیت	جمعیت متناسب به افغانستان	کل جمعیت	
1.6 %	1.2 میلیون	75.7 میلیون	مرد و زن
2.8 %	353 هزار	12.3 میلیون	0 تا 9 ساله
2.6 %	149 هزار	5.5 میلیون	10 تا 14 ساله
1.3 %	718 هزار	53 میلیون	15 تا 64 ساله
0.003 %	20 هزار	4.3 میلیون	65 سال و بیشتر
3.8 %	867 هزار	22.7	جمعیت آماده بکار

ادامه در صفحه بعد

ناسیونالیسم، برتری قومی و ملی، و قالب نژاد پرستی آن هیچوقت چیزی بجز چرک و کثافت نبوده است. این اکسیری است که روح انسانی و قدرت عقل و تشخیص را در حاملین آن کور کند.

ادامه کارگران افغانستانی

فشرده دو جدول مذکور نشانگر اینستکه:

به این ترتیب دولت و کل جامعه ایران در بهترین حالت از 335 هزار کودک و 20 هزار سالمند افغانستانی "مراقبت" میکند. این همه منتهی است که در بهترین حالت، ناسیونالیسم ایرانی میتواند بر سر انسانیت مدرن بگذارد. این رقم مربوط به مهاجرین قانونی در ایران است. همان مرجعی که کارت اقامت را برای این مهاجرین صادر میکند برای آنها شرح میدهد که بعنوان شهروند درجه دهم هیچگونه انتظاری در حمایت‌های اجتماعی از بیمه درمانی تا قبر را نباید داشته باشند. دو روز بعدتر کارفرمای ایرانی آنها را شیر فهم میکند که قانون کاری ناظر بر کار آنها نیست. چندی بعدتر خود در مییابند که حقوق و حمایت‌های کذابی برای شهروند کارگر صد در صد ایرانی (بقول یک اصطلاح در زبان شیرین اصلیل فارسی) "کشک" است!

لیست جمعیت مهاجرین افغانستانی را باید با یک تا دو میلیون زحمتکش دیگر تکمیل کرد. موجوداتی غیر قانونی که برای زنده ماندن بمعنای مطلق آن جز کار هیچ تکیه گاه دیگری ندارند. با احتساب این جمعیت و بنا به آمار منتشر شده رسمی بیش از ده درصد نیروی کار ایران را مهاجرین افغانستانی تشکیل میدهند. کافی است ساعت کار طولانی و کارهای مشقت بار این کارگران را اضافه کنیم تا دریابیم حداقل بیست درصد از راهها، کارخانه ها، اماکن مسکونی، مدارس، تفریحگاهها و امور بهداشت و خدمات در آن جامعه مهر عرق و خون این زحمتکشان را بر خود حمل میکنند. این در حالی است که لیست مخارج دولتی و هر تک کارفرما برای بهره برداری از نیروی کار کارگر افغانستانی مساوی صفر بوده است! ابدًا اغراق نیست اگر مدعی شویم، حجم و نرخ سود و ثروت حاصل از کار کارگران افغانستانی از درآمد نفتی در ایران بیشتر نباشد، قطعاً کمتر نبوده است.

هم از آخور و هم از توبره

مزایا و برکات مهاجرین افغانستانی در ایران برای دولت و بورژوازی حاکم را در چند محور موازی میتوان خلاصه کرد.

اول: باز گذاشتن یک کانال تزریق نیروی کار سوپر ارزان برای نیازهای بازار کار ایران. کافی است بخاطر بیاوریم کارفرماهای اصلی استخدام کارگران افغانستانی را خود شرکت‌های دولتی و شهرداریها تشکیل میدهند.

دوم: با وجود اینکه کسب مجوز برای کارگر افغانستانی هیچگونه حقوق قانونی و در نتیجه هیچگونه خرجی را روی دست خزانه کشور نمیگذارد، اما در عوض نفس صدور مجوز به محل درآمد بادآورده تازه ای برای دولت شده است.

ادامه در صفحه بعد

طنز

دعای بیمه بیکاری

دعای من چرا مستجاب نمیشود؟ این سوالی است که تقریباً بلااستثنا در همه سایتهای اینترنتی دیده میشود. ظاهراً ایران با بحران دعا روبرو است. دعا‌های بلاتکلیفی که وسط زمین و آسمان ول معطل است. شروع رابطه با امریکا تراکم این سوالات را کم نکرده است. ظاهراً بجز زیبا کلام و نگهدار کس دیگری مشغول این دعا نبوده که مستجاب شده باشد.

ملت که بیکار نیستند، به احتمال زیاد هستند، اما بهر حال حتماً دردی دارند که دست بدعا میشوند و بعدش هم با سر آمدن صبر ایوب، نتیجه میخواهند. باید توجه کنید مساله ربطی به بیکاری مردم ندارد. تنبلی برای رسیدن به اهداف بزرگ به ایرانی جماعت نمی چسبد. فقط نگاه کنید چند میلیون نفر به دانشگاه میروند که بعدش لیسانسه بیکار باشند! مساله اینستکه که دعا از ستونهای دین (همه ادیان) است. دعا یک نسخه سنجیده را پشت سر خود دارد. سر راست و شدنی است. از همان قدیمها اجداد ما با این وعده مسلمان شده اند که خدا بخشاینده است. اصلاً خود خدا از بندگانش میخواهد دعا کنند. از او چیزی را طلب کنند تا مبادا بزرگی و بخشندگی او بفراموشی سپرده شود.

در عین حال اجابت دعا مستلزم این است که شما به خدا در ظاهر و باطن اعتقاد داشته باشید و هر غلطی کردید، اما به قدر قدرتی او شک نکنید. شرط بعدی دعا در انجام فرایض دینی از جمله نماز است. و بلاخره مهمتر از هر چیز دیگر پرداخت خمس و زکات اسلامی است. دعا خوب است. تنها مشکل کوچک دعا دراجابت آن است. در واقع هیچ ضابطه ای در کار نیست و هیچ کس پاسخگوی تقاضاهای رد شده نیست. مشکل بزرگتر دعا در اینستکه در صورت عدم اجابت دعا، آنوقت خود شما باید زیر ذره بین قرار بگیرید. حتماً عیبی در وجود خود شماسه که پروردگار بخشنده و بنده نواز رو ترش کرده است. چیزی شبیه بیمه بیکاری!

بیمه بیکاری قانون است و قانونی که همه را شامل میشود. تنها شرط طبیعی عضویت در صندوق اینستکه شما، فرد متقاضی کار کنید و صد البته هزینه ماهانه را پرداخت نمایید. از اینجا بعد، زمانی که بیکار شده و به دعا‌های خود نیاز دارید گرفتنش وامصیبتا از آب در میاید. خیلی ها را شامل نمیشود. بدون هیچ دلیل روشن دولت میتواند بیمه را قطع کند. بدتر از همه اینستکه درست مثل مورد دعا، اگر بیکار هستید و بیمه بیکاری به شما تعلق نگرفته است،

ادامه در صفحه بعد

کافی است
ساعت کار
طولانی و
کارهای
مشقت بار این
کارگران را
اضافه کنیم تا
دریابیم حداقل
بیست درصد
از راهها،
کارخانه ها،
اماکن
مسکونی،
مدارس،
تفریحگاهها و
امور بهداشت
و خدمات در
آن جامعه
مهر عرق و
خون این
زحمتکشان
را بر خود
حمل میکند.

ادامه کارگران افغانستانی

ادامه طنز

دعای بیمه بیکاری

بدون تردید اشکالی در وجود خود شما لانه کرده است. این خود سر فصل دیگری است.

کارگری که بیمه بیکاری نداشته باشد از نظر اقتصادی چیز زیادی ضرر نمی کند. مساله مهمتر جنبه حیثیتی - ملی - فرهنگی و صد البته اسلامی آن است. تصورش را بکنید در پس خشکهای بسیار که علماء، نمایندگان مجلس، متخصصین اقتصادی دریده اند، کسی درد سر پر کردن یک برشور ناقابل را بخود ندهد! مملکت حساب و کتاب دارد. باید معلوم شود اگر نه از بیمه بیکاری، پس از کجا زندگی خود را تأمین میکنید. لیست مشکوکیها بسیار است. دریافت پول از بیگانگان جهت ایجاد تشکلهای فاسد کارگری یکی از آنهاست. مشکل برای دولت نه بیگانگان است، نه تشکل کارگری و نه فساد. مساله مهم نقش دریافتی های کارگری در تورم مصنوعی کشور است.

به همین دلیل بحثهایی در میان است که بجای دردرس بیمه بیکاری، باید به دعا، دعای بیمه بیکاری پناه برد. هم ارزانتر است و هم اینکه کار را از خدا بطلبیم حتما بهتر است تا از وزارت کار! سوال اینستکه چگونه دعا کنیم که شانس اجابتش بالاتر باشد؟

در جواب سوال و سرگردانی و دماغ سوختگی مومنین محترم، سایتهای اینترنتی مملو از راهنمایی مراجع و دست اندرکاران قابل اعتماد در یافتن یک راه میانبر برای اجابت دعاهایتان است. این راهنماییها مجانی است ولی از نتایج عملی آن بر روی دعای ایرانیان مسلمان اطلاع دقیقی در دست نیست. آنهم بخاطر جنس ناجور ایرانی هاست که نسخه موفق را برای خود مخفی نگه میدارند تا بعدا با فروش آن کاسبی راه بیاندازند.

قبل از هر چیز باید بخاطر داشته باشید که درست است خدا بخشنده است و بر همه چیز ناظر است. اما با افزایش جمعیت و دردرسهایی که مردم برای خود درست میکنند، و با بچه های نثر، و بیماریهای ناشی از مصرف کوکا کولا حجم دعاها بالا رفته و شرایط دیگری برقرار است. تنبلی مردم که بجای تظاهرات و مبارزه دست بدامن خدا و دعا شده اند مزید بر علت است، البته رسیدگی به دعای محو امریکا یا اسرائیل از نقشه روی زمین وقت بیشتری میبرد! تازه وسط راه پشیمانی و دعای موفقیت مذاکره کار را آسانتر نمیسازد. اینهمه دعا برای طول عمر وزیر کار هم که قوز بالای قوز است.

اولین فاکتور در اجابت دعا، زمان مناسب است. بدون ذکر دلیل مشخص گفته میشود صبح اول وقت همزمان با طلوع

ادامه در صفحه بعد

این یک تلکه گیری قانونی و کثیف و مافیایی بیش نیست که مردم زحمتکش مجبور به پرداخت جریمه های گوناگون میشوند. هدف باز کردن مجاری قانونی در واقع نه برای ایجاد تسهیلات در امر جستجوی کار در ایران؛ بلکه بر عکس در جهت دامن زدن به موج غیر قانونی ها بوده است. به این دلیل ساده که غیر قانونی ها را راحت تر میتوان مورد بهره کشی قرار داد.

سوم: نیروی کار ارزان کارگر افغانستانی یک ابزار بسیار موثر بر کل طبقه کارگر ایران بکار گرفته شده است. سی سال کار در بازار کار ایران تحول بزرگی را در بافت و نقش کارگران افغانستانی بهمراه داشته است. بنا به یک "اشتباه" رایج، و بهتر است گفته شود بنا به یک تصویر معوج مغرضانه، نقش کارگر افغانستانی به یک کارگر ساده ساختمانی با یک بیل و کلنگ تداعی میگردد. استخوانبندی امروز کارگر افغانستانی را باید در کارگران صنعتی ماهر، در بناها و معماران ماهر، در کنتراتی های قابل اعتماد تشخیص داد. این طیف کارگرانی هستند که در پیروشمی ها، در احداث متروها، در کنترات پایگاههای تسلیحاتی سپاه رد پای آنها بیشتر پیداست.

چهارم: مهمترین مزیت کارگران افغانستانی، بهره برداری از آنها در دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی در نزد کارگران ایرانی است. هر صفت دیگری را به بورژوازی و دولت آن در ایران میتوان نسبت داد بجز "حمافت"! تا اینجا زحمت چندان زیادی لازم نبوده است که کارگران را دور پرچم اخراج افغانستانیها بسیج کرد. کم کارگر ایرانی نیست که عامل بیکاری خود را بجای سودجویی کارفرما و سیاست های ضد کارگری دولت، در وجود کارگر افغانستانی دیده است. بورژوازی ایران نمیتواند اتقندر احمق باشد که از این ابزار فریب دست بشوید. براستی صحنه ای خنده آورتر از گریماژ "دلسوزی" نماینده دولت برای اشتغال کارگر ایرانی از راه "وعده قاطعیت در اخراج کارگران افغانی" نمیتوان یافت!

ایرانیهای افغانی یا افغانیهای ایرانی!

کارگران و زحمتکشان افغانستانی به یک جزء طبیعی جامعه ایران تبدیل شده اند. این یک واقعیت انکار ناپذیر و قبل از هر چیز حاصل طبیعی سه دهه کار دو نسل از میلیونها کارگر افغانستانی در ایران است. هیچ کس، هیچ گاه، هیچ وطنی را با این فداکاری نساخته است. در همان جامعه، در ایران، دولت و بورژوا و روشنفکر آن روی چهار دست و پا، آب از لب و لوجه آویزان در بارگاه سرمایه جهانی برای ورود به خاک ایران سر به هر سنگ بندگی و حقارت میکوبند. در خطاب این "دلسوزان ایران زمین" باید عزت کلمه "هرزه" را پاس داشت. اینها نه وطن که با چشم

ادامه در صفحه بعد

کارگران و
زحمتکشان
افغانستانی به
یک جزء
طبیعی جامعه
ایران تبدیل
شده اند. این
یک واقعیت
انکار ناپذیر و
قبل از هر
چیز حاصل

طبیعی سه
دهه کار دو
نسل از
میلیونها
کارگر
افغانستانی در
ایران است.

ادامه کارگران افغانستانی

ادامه طنز

دعای بیمه بیکاری

آفتاب ترجیحا در روی یک تپه یا بلندی بهترین انتخاب است. پس به این ترتیب همه امید کارگران روزگار بر باد است. ساکنین نقاط بدون کوه و تپه بیخود وقت تلف نکنند. مساله بعدی اینستکه دعا باید فردی صورت بگیرد. دعای دست جمعی بدلیل مهمه و مشکل قابل فهم بودن تقاضا، بی نتیجه است. به همین دلیل دعا کردن در حمام زنانه، در دیسکو، و در متروها وقت تلف کردن است. بعلاوه در مورد ایرانیها همه دعاها دست جمعی در تظاهراتهای امت و نماز جمعه ها باطل است. چرا که اولای ایرانی جماعت ظاهر و باطنش معمولا یکی نیست، روی زبان یک چیز میگوید، همان موقع قلبا یک چیز دیگر میخواهد. زبان فارسی هم که ماشالله کلی طعنه و کنایه دارد و تازه به عربی هم ترجمه میشود! به همین دلیل در هنگام دادن صدقه به گدا که برایتان دعا کند، مراقبت های لازم را بعمل آورید.

مساله بعدی صدای دعا است. بسیاری از مراجع معتقدند صدای خوب در اجابت دعا موثر است. البته صدا نباید آنقدر خوب باشد که خداوند از لذت شنیدن صدا آگاهانه اجابت دعا را به تعویق بیندازد.

وزارت کار از ابتکار دعای بیکاری استقبال کرده و با در نظر گرفتن استانداردهای بالا تسهیلات لازم را به صورت حمام های مناسب برای آوازهای تک نفره در مناطق اطراف شهر و با وسایل نقلیه صبح گاهی را در اختیار ایرانیان بیکار، ولی کماکان محترم قرار خواهد. این مراکز، همزمان هم برای دعای کاریابی و هم دعای بیمه بیکاری میتواند مورد استفاده قرار بگیرد. این مراکز یک روز در میان زنانه و مردانه خواهد بود. برای محکم کاری، زنان کارگر بالای ده سال باید شوهر (ترجیحا خوش صدا) و با اجازه ایشان (در صورت شوهران با صدای نکره) را با خود داشته باشند.

خاصیت دعای بیمه بیکاری در اینستکه با واقعیت طفره های دولت سازگار است و هم اینکه ساده تر است. همه چیز به این بستگی دارد که شخص جوینده نفش بالا بیاید، سر حال باشد و در موقع لازم یک نفره و نه در صف تظاهرات، با صدای دلنواز از وزیر کار طلب مرحمت کند. اگر وزیر کار پنبه درگوش گذاشته باشد یا در حال چرت زدن باشد ...

ظاهرا کار دعا به این سادگی نیست که جنابعالی فقط بخاطر اینکه اشرف مخلوقات تشریف دارید وقت و بیوقت و بار کنید و برای خود و هموعانتان دعای خیر نمایید. ایا بهتر نیست دست بکار اتحاد صفوف خود شویم و دعا کردن را به وزیر کار بسپاریم؟

باز میلیونها کارگر را در طبق فروش گذاشته اند که از ته مانده سود حاصله از سرمایه جهانی به نان و نوایی برسند. این دولت و این طبقه با دهن کجی شان به زحمتکشان افغانستانی دوست هر کس که باشند، دوست طبقه کارگر نیستند. وطن اگر جای کسی است که در آن برای زندگی مشترک انسانی و شایسته انسانی از خود مایه میگذارد، کارگر افغانستانی در آن صاحب خانه است.

جامعه ایران با واقعیت اجتماعی تازه ایی روبروست. افغانستانیها به یک ترکیب جدید مردم شناسانه، آنترپولوزی، ایران تبدیل شده اند. دولت و طبقه بورژوازی حاکم بر ایران نه میخواهد و نه میتواند جلودار این روند باشد. نمیخواهد، چرا که این پدیده سرمنشا سود فراوان برای اوست. نمیتواند، از جمله به این خاطر که بخش مهمی از طبقه کارگر ایران در اقصی نقاط دنیا بصورت کارگر مهاجر با شرایط مشابه درگیر است.

و دست آخر ...

تا جایی که به امر اشتغال و بیکاری بعنوان گرهی ترین کشمکش طبقاتی مربوط میشود، طبقه کارگر ایران آبستن یک تحول تعیین کننده است. کارگر در ایران باید خودفربیی را پایان دهد. بورژوازی و دولت حامی آنرا بعنوان عامل بیکاری و سیه روزی خود برسمیت ببخشد و به مبارزه علیه آن همه توان خود را بکار گیرد. طبقه کارگر در ایران نمیتواند پس از سی سال بامبول و دلک بازی حاکمان کماکان نگون بختی خود را به گردن کارگر افغانستانی بیندازد. طبقه کارگر در ایران نمیتواند در مقابل اخراج، دستمزدهای پرداخت نشده و بهانه های دولت و کارفرما بسادگی راه تحمل و بردباری را در پیش بگیرد. در عوض در عرصه کارگران افغانستانی لباس گرگ به تن کند، دلسوز سرمایه شود، اقتصاد دان از آب دربیاید و مبلغ قاطعیت و بیرحمی گردد. این زبیده نیست. راه گشا نیست.

طبقه کارگر
در ایران
نمیتواند پس
از سی سال
بامبول و
دلک بازی
حاکمان
کماکان
نگون بختی
خود را به
گردن کارگر
افغانستانی
بیندازد.

نشریه علییه بیکاری

هر دو هفته یکبار منتشر میشود

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سر دبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.